معنویت و معنا با الهام از قرآن[1]

دکتر محمد فنایی‌اشکوری[2]

چکیده

استاد فنایی در پی تبیین الگوی معنابخشیِ قرآنی بر پایهٔ تفسیر واژهٔ اولی‌الألباب در قرآن‌کریم است. وی پس از مفهوم‌شناسی و بیان گونه‌ها و راه‌های معرفت‌شناسی، به تبیین مدل معرفتی قرآن بر پایهٔ تفسیر اولی‌الألباب می‌پردازد. اولی‌الألباب از دیدگاه وی، خردمندانی‌اند که اندیشه و آگاهی‌شان در موضوع و نحوهٔ تفکرشان نهفته است و ایشان همه‌چیز را در رابطه با مبدأ و منشأ خلقت یعنی خداوند می‌بینند. فنایی سپس ضمن برشمردن و تشریح موضوعات متعلق تفکر اولی‌الألباب، شیوهٔ خاص تفکر ایشان را که همه‌چیز را در رابطه با خداوند تعبیر می‌نمایند، تنها شیوهٔ اصیل معنابخشی به زندگی انسان می‌شمرد و در آخر نیز این رویکرد را در تقابل با زندگی مدرن بشر و سعی در معنابخشی به زندگی از هر راه ممکن، تبیین می‌کند.

واژگان کلیدی: معنا، معنابخشی، قرآن، اولی‌الألباب، تفکر، ذکر، زندگی.

---

۱. تاریخ سخنرانی: دی ۱۳۸۹ش.

۲. برای آشنایی با استاد ر.ک: پایان متن.

مقدمه

«معنویت» در لغت مصدری جَعلی، و از واژهٔ «معنوی» ساخته شده است. معنوی نیز با افزودن یای نسبت به آن، از واژهٔ معنی که خود مصدر میمی بوده و مفاد آن مقصود و مراد است، مشتق گردیده است. معنویت به حقیقت نهایی یا غیرمادی اشاره دارد. راهی درونی که شخص را قادر به کشف ماهیت هستی یا عمیق‌ترین ارزش‌ها و معانی زندگی می‌سازد. از آنجا که بشر در جهانی پیچیده با انواع سختی‌ها و تلخی‌ها زندگی می‌کند که هرروز در معرض ابتلا به درد و رنج جدیدی است، همواره و از ابتدای تاریخ به دنبال آن بوده تا هدف و معنایی برای زندگی خود بیابد. در این میان دین، مهم‌ترین منبع معنابخشی به زندگی بشری بوده است و انسان‌ها در پناه مفاهیم دینی و اعتماد به خداوند خود را از دستبرد پوچی و بی‌معنایی جهان تهی از معنویت مصون نگاه داشته‌اند.

پیروی همین قاعده، قرآن‌کریم از هنگام نزول تا زمان حاضر، منبع و مرجع اصلی معنویت بخشی به عقل و قلب مخاطبینش بوده است. قرآن هم معنویت به معنای روحانیت و قدسیت و هم معنویت به معنای معنادهی و معنابخشی به زندگی مسلمین را دارا می‌باشد. معنویت در اسلام برگرفته از آموزه‌های وحیانی اسلام است و فرهنگ اسلامی به‌گونه‌ای نیست که زندگی را به دو بخش مادی معنوی تقسیم کند؛ بلکه همهٔ ابعاد زندگی از ازدواج و کار و درس‌خواندن حتی تفریح رفتن و خوابیدن اگر به آن معنای اصلی زندگی که انبیاء آوردند گره بخورد همه می‌تواند و باید دارای معنویت باشد.

قرآن کریم در آیه ۱۹۰ و۱۹۱ سوره آل‌عمران از اولوالالباب سخن می‌گوید که براساس دو ویژگی به معناداری هستی می‌رسند. این دو ویژگی عبارتند از فکر و ذکر.

تأمل عقلانی دربارهٔ هستی و اصولاً هر موضوعی دارای سازوکاری است که در منطق از آن به‌عنوان فکر یا تفکر[1] یاد می‌شود. تفکر عبارت است از سیر از معلوم به مجهول. یعنی مجهولی

---

۱. تفکر مصدر ثلاثی مزید از ماده «ف ک ر» است و ابن‌منظور در بیان معنای لغوی آن می گوید فِکر یا فَکر بکارگرفتن ذهن در موضوع معیّنی است. (ابن‌منظور، ماده فکر؛ همچنین ر.ک: جوهری، ماده فکر؛ راغب‌اصفهانی، ماده فکر.)

داریم که می‌خواهیم با اتخاذ ترتیب خاصی در معلومات پیشین خود و انتزاع از آنها به آن مجهول رسیده و کشف کنیم. به قول شبستری: «ز ترکیب تصورهای معلوم * شود تصدیق نامعلوم معلوم»

طبق آنچه در فلسفه و منطق اسلامی گفته‌اند: «الفکر الحرکة من المبادی الی المراد.»[1] پس تفکر فعالیتی ذهنی است برای کشف یک حقیقت از طریق تأمل در چیزهایی که از قبل می‌دانیم.

۱- انواع روش‌های کسب معرفت

تفکر عقلانی روش کار فیلسوف است. اما عده‌ای دیگر نیز وجود دارند که به آنها عارف می‌گویند و از راه تهذیب و تطهیر و تزکیه نفس و مواظبت و مراقبت بر نیات و افکار و اعمالشان به یک نوع بصیرت و بینش و شهود و معرفت بی‌واسطه از واقع و جهان‌بینی دست می‌یابند که جهان‌بینی عرفانی نامیده می‌شود و در سنت‌ها و ادیان مختلف (از ادیان ابراهیمی گرفته تا غیر ابراهیمی) و حتی در سنت‌های غیردینی وجود دارد. این گروه راه رسیدن به معرفت را در خودکاوی و خودشناسی و خودسازی می‌دانند و نوع معرفتی که به آن دست پیدا می‌کنند، معرفت شهودی، اشراقی و کشفی است.

گروهی دیگر برای کسب معرفت و رسیدن به حقیقت به سراغ متون دینی می‌روند و با تأمل در آنها به جهان‌بینی خاصی دست می یابند که از آن به الهی دانان، متکلمان یا به تعبیر غربی‌ها تئولوژین[2] تعبیر می‌شود. متکلم کسی است که منبع اصلی معرفتش متون مقدس دینی است، حال گاهی در فهم این متون کم یا بیش از عقل و ادراک عقلانی نیز استفاده می‌کند، اما محور اصلی توجهش همان متون دینی است.

دستهٔ آخر نیز دانشمندان و عالمان علوم طبیعی هستند که با مطالعه و پژوهش در طبیعت از

---

۱. ابن‌سینا ضمن تعریف منطق در بیان معنای فکر می گوید: مراد از فکر در اینجا حرکت انسان از امور حاضر در ذهنش - چه تصورات و چه تصدیقات، خواه یقینی باشد یا ظنی - به امور غیرحاضر است آنگاه که عزم چنین حرکتی داشته باشد. (ابن‌سینا، ج۲، ص۱۶۵؛ همچنین ر.ک: سبزواری، ص۸ و مظفر، ص۲۳.)

۲. Theologian

طریق حس و تجربه و آزمایش می کوشند به حقیقت و معرفت دست یابند.

۲- مدل معرفتی قرآن کریم

۲-۱: پیوند انواع شیوه‌های معرفتی با قرآن کریم

با این مقدمه، هدف اصلی ما این است که ببینیم مدل معرفت قرآنی چیست و مختص به چه کسانی است و چه ویژگی‌هایی دارد؟ هریک از این معارفی که نام بردم با شیوه‌های خاص معرفتی خود دارای معتقدان و قائلینی هستند که می‌کوشند با نگاه ویژه‌ای که به معرفت دارند قرآن را تفسیر کنند. بنابراین در میان تفاسیر قرآنی طیف گسترده‌ای از تفاسیر فلسفی و عرفانی و حتی تفاسیر علمی و تجربی (که به قرآن به مثابه کتابی علمی نگاه می‌کنند) وجود دارد. گروهی نیز معتقد هستند باید تمام این روش‌ها را کنار گذاشت و صرفاً با مطالعهٔ متن اصلی و الفاظ قرآنی و با کنارگذاشتن روش‌های فلسفی و شهودی و تجربی، تفسیر نمود.

۲-۲: اولی‌الألباب و ویژگی های ایشان

اما پاسخ پرسش اصلی ما یعنی مدل معرفتی قرآن در واژهٔ اولی‌الألباب[1] نهفته است. اولی‌الألباب چه کسانی هستند و چه ویژگی‌هایی دارند؟ عارف، فیلسوف، متکلم، یا دانشمندان علوم طبیعی‌اند؟

۲-۲-۱: تفکر مهم‌ترین ویژگی اولی‌الألباب

مهم‌ترین ویژگی اولی‌الألباب این است که اهل‌فکر و تفکرند: «یتفکرون فی خلق السماوات والارض»[2] اما موضوع تفکر ایشان چیست؟ چون همهٔ انسان‌ها فکر می‌کنند و اصولاً تفکر

---

۱. الباب جمع لُبّ (بضمه لام و تشدید باء) و لب به معنای عقل صاف و خالص از شوائب است. (ترجمه تفسیر المیزان، ج۳، ص۴۵)- همچنین: لب در هرچیز به‌معنای بهترین و خالص‌ترین آن است و مراد از آن در اینجا عقل است؛ چراکه عقل ارزنده ترین چیزی است که خداوند به انسان ارزانی داشته است. (طبرسی، ج۲، ص۹۰۸.)

۲. «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىَ جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلاً سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل‌عمران: ۱۹۱)

ممیزهٔ اصلی انسان و حیوان است؛ درحالی‌که مسلماً همه انسان‌ها اولی‌الألباب نیستند. در این صورت آیا اولی‌الألباب کسانی هستند که از حوزهٔ عادی زندگی فراتر رفته و مثلاً نحو و منطق و فلسفه و کلام و فقه می‌آموزند؟ یا مثلاً می‌توان علمای علوم طبیعی را که به مطالعه علومی چون ریاضی و فیزیک پرداخته و از سطح عادی زندگی فراتر می‌روند، اولی‌الألباب نامید؟ از دیدگاه قرآن اینها نیز لزوماً اولی‌الألباب نیستند.

۲-۲-۱-۱: خلقت؛ موضوع تفکر اولی‌الألباب

موضوع تفکر اولی‌الألباب، امور روزمرهٔ زندگی و معاش نیست؛ بلکه چیزهایی است که بدون تفکر درباره آنها نیز انسان می‌تواند به زندگی عادی و مادی خود ادامه دهد. اولی‌الألباب بر طبق آیات قرآن درباره هستی و خلقت فکر می‌کنند. در اینجا نکتهٔ ظریفی وجود دارد و آن اینکه قرآن نمی‌فرماید اولی‌الألباب راجع به خالق و مخلوق تفکر می‌کنند؛ بلکه موضوع تفکر آنها خلقت است. با تفکر دربارهٔ خالق به جایی نمی‌توان رسید؛ چنانکه حکما و عرفای ما نیز به این مسئله اذعان نموده‌اند.

در احادیث نیز مذکور است کسانی که به ذات خداوند فکر می‌کنند، راه به جایی نمی‌برند:[1] «و أما الذات اللهیة فحار فیه الانبیاء والاولیاء»؛ یعنی اولیا و انبیا نیز با تفکر به ذات خداوند به نتیجه‌ای نمی‌رسند چه برسد به انسان‌های عادی. تفکر دربارهٔ مخلوق نیز چیزی فراتر از جهان مادی به انسان نمی‌آموزد؛ همان‌طور که دانشمندان علوم طبیعی و تجربی با تفکر شبانه‌روزی صرف درباره جهان و مخلوقات به حوزه‌ای فراتر از عالم مادی دست نیافته‌اند.

پس موضوع تفکر اولی‌الألباب، خلقت است، یعنی درباره رابطه و نسبت مخلوق به خالق می‌اندیشند: «یتفکرون فی خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا»؛ «ان فی خلق

۱. در این گونه آیات نشانه‌های خداوندبه عنوان موضوع تفکر معرفی شده‌اند و نه ذات خداوند. (رازی، ج۳، ص۴۶۰) راز این نکته در این است که اشیایی را می‌توان مورد تفکر قرار داد که پرداختن تصویری از آنها در ذهن ممکن باشد و خداوند از اینکه در قالب صورتی تصویر شود، منزه است. (راغب‌اصفهانی، ماده فکر) به همین خاطر است که بنابرروایات بسیاری پیامبراکرم ﷺ مردم را به تفکر در خلق و نعمت‌های الهی ترغیب و از تفکر در ذات خداوند نهی فرموده است. (ر.ک: صدوق، ص۴۴۱ و سیوطی، ج۲، ص۳۸۱)

السماوات والارض واختلاف الیل والنهار لآیات لاولی‌الألباب»

اما براستی چه ویژگی درباره خلقت وجود دارد که آن را متمایز می‌سازد؟

۲-۲-۱-۲: خلقت؛ آیینه و آیتِ خداوند

تفکر دربارهٔ خلقت ایشان را به سوی خداوند رهنمون می‌سازد و در واقع پدیده‌های طبیعی از نظر آنها آیات الهی هستند. ممکن است کسی سالها به مطالعهٔ طبیعت و پدیده‌های طبیعی بپردازد بدون آنکه از آنها به سوی خالق رهنمون شود؛ چنانکه می‌بینیم بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی و تجربی ملحد و کافر هستند.[۱] بنابراین هرنوع مطالعهٔ طبیعت و تفکر درباره پدیده‌های طبیعی ما را به خداوند نمی‌رساند و چه‌بسا خود همین مطالعهٔ طبیعت می‌تواند تبدیل به حجابی شود که انسان را از رسیدن به حقیقت بازمی‌دارد؛ برخلاف دیدگاهی که مبتنی بر آن طبیعت و پدیده‌های طبیعی آیینه و آیت ارادهٔ الهی هستند.

اولی‌الألباب خلقت را مطالعه می‌کنند، از آن جهت که آیه و نشانه‌ای است از سوی خداوند(خالق)[۲] یک تابلوی نقاشی را درنظر بگیرید. وقتی یک کودک یا فردی که دارای ذوق

---

۱. انسانی که درباره این مسایل نیندیشد و به آنها توجه نکند، طبیعتاً عالم را بی‌سروته و پوچ خواهد یافت. منشأ تفکرات نیهیلیستی و پوچ‌انگارانه همین است که کسانی ارتباط‌هایی را که در عالم هستی وجود دارد نادیده می‌انگارند. قطعاً اگر ارتباط جهان هستی را با خدا قطع کنیم و در محاسبات و تحلیل‌هایمان نسبت به عالم خلقت، خدا را به حساب نیاوریم، نتیجه‌ای جز پوچی عالم نخواهیم گرفت. تنها چیزی که وجود هستی را معنادار و توجیه‌پذیر می‌کند تعلّق و ارتباط آن با خدای‌متعال است. بدون خدا، جهان نه مبدئی دارد، نه مقصدی، نه اولی، نه آخری، نه معنایی، نه توجیهی و نه هیچ چیز دیگر. (مصباح‌یزدی، به سوی تو، ص۱٦٠.)

۲. این آیات، آیاتی هستند که در صدد القای این مطلب‌اند که انسان باید با تدبر و تفکر در آیات و نعمت‌های الهی، به «هدف‌داری» آنها و کل خلقت پی ببرد: «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ. الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ»؛ مسلّماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و در پی یکدیگرآمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع کننده] است. همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلوآرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای. می‌فرماید: «اولوالالباب» و خردمندان کسانی هستند که با تفکر و تدبر در خلقت آسمان و زمین، پی به هدف‌داری آنها می‌برند و به این نتیجه می‌رسند که آفریننده آسمان و زمین حتماً از آفرینش آنها در پی هدفی بوده است. (مصباح‌یزدی، همان، ص۱٦٠-۱٦۱.)

و بینش هنری نیست به تماشای آن می‌نشینند صرفاً مجموعه‌ای درهم از رنگ‌ها می‌بینند که شاید جنبه زیبایی ظاهری نیز داشته باشد؛ اما همین تابلو از منظر فردی اهل‌ذوق و هنرشناس، نشانه و آیتی است از سوی نقاش که نه تنها تابلوی نقاشی را اثری از او می‌بینند؛ بلکه ویژگی‌ها و خصوصیات سبک و شیوهٔ نقاشی او را نیز درک و تحلیل می‌کند. یعنی بیننده و محقق اهل‌فن هم حضور و اصل وجودی نقاش را در اثر نقاشی او می‌بیند و هم صفات و خصوصیات او را.

بنابراین در مطالعهٔ خلقت و پدیده‌های طبیعی دو دیدگاه و چشم‌انداز وجود دارد. از یک منظر، عالَم و خلقت، آیینهٔ اراده و قدرت الهی است و ما را به سوی او رهنمون می‌شود، و از منظری دیگر، چون مطالعهٔ عالَم و طبیعت صرفاً به خود آن محدود شده و فراتر از آن نمی‌رود تا به خالق اشاره کند، حجابی خواهد شد که همچون پرده‌ای مقابل دیدگان محقق فرومی‌افتد.

۲-۲-۱-۳: نحوه و کیفیت مطالعه دربارهٔ خلقت

اینجا سئوالی به ذهن می‌رسد و آن اینکه خداوند در قرآن می‌فرماید: اگر در عالَم مطالعه و تفکر کنید، خداوند را کشف خواهید نمود و عالَم را به‌صورت آیات الهی می‌بینید. اما شاهد هستیم که بسیاری به تفکر در عالم خلقت می‌پردازند بدون آنکه خداوند و خالقی را فراسوی آن درک کنند. در پاسخ باید گفت صرف مطالعه طبیعت مهم نیست و خودبه‌خود انسان را به چنین هدف و غایتی نمی‌رساند؛ بلکه نحوه و کیفیت مطالعه مهم است. عِلم مادی و سکولار، عالَم طبیعت و خلقت را بدون توجه به اتصال و ارتباطش به منبع و منشأ اصیل آن می‌بیند؛ اما علم دینی و علمی که به فراسوی عالم طبیعت نظر دارد، به این اتصال و ارتباط فرامادی توجه ویژه داشته و تمام مطالعه خود را برمبنای آن قرار می‌دهد.

۲-۲-۲: سایر موضوعات تفکر اولی‌الألباب

البته خداوند در آیات مختلف قرآن موضوعات دیگری را نیز برای تفکر ایشان مطرح می‌کند: «سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُ»؛[۱] یعنی اولی‌الألباب در مطالعهٔ

---

۱. «به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جان‌شان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است.» (فصلت: ۵۳)

هرچیزی در آفاق(عالم بیرون) و انفس(عالم درون) این ارتباط را مدنظر دارند و همین کیفیت مطالعه‌شان را ویژه می‌سازد.[۱]

در پاره‌ای موارد نیز خداوند حکایات و قصصی را از قرآن نقل می‌کند و می‌فرماید: **«انّ فی ذلک لعبرةٌ لأولی‌الألباب»**؛[۲] یعنی اولی‌الألباب کسانی هستند که تاریخ را به دیده عبرت مطالعه می‌کنند؛ چراکه تاریخ را نیز با دو دید می‌توان بررسی کرد. از یک منظر هدف از خواندن تاریخ و سرگذشت انسان‌ها صرفاً اقناع حس کنجکاوی و سرگرمی است. اما از منظر و چشم‌اندازی دیگر هدف از خواندن تاریخ گرفتن پند و عبرت است تا افراد دوباره مرتکب همان اشتباه‌ها نگردند.[۳]

۲-۲-۳: تدبّر در قرآن و کلام خداوند

یکی دیگر از موضوعات تفکر اولی‌الألباب، تدبر[۴] در قرآن و کلام خدا می‌باشد: **«أفلا یتدبرون**

---

۱. درواقع برخی از مفسرین سنریهم آیاتنا فی الاآفاق و... را اشاره به برهان نظم و علت و معلول دانسته‌اند. برهان نظم چنانکه از نامش پیداست از نظام عالم هستی و اسرار و دقایق آن به مبداء علم و قدرتی که آن را ایجاد و تدبیر نموده رهنمون می گردد. (تفسیر نمونه، ج۲۰، ص۳۳۵ - ۳۴۰.)

۲. «در سرگذشت‌های آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه است...» (یوسف: ۱۱۱)

۳. از دید قرآن یکی از مهمترین موضوعاتی که باید به بررسی وتحقیق پیرامون آن پرداخت تاریخ می باشد. وجود آیات بسیار در قرآن که انسان را به مطالعه و نظر در تاریخ فرامی‌خواند دال بر اهتمام ویژه قرآن کریم بر اهمیت تاریخ است. در حدود ۱۳بار قرآن امر به سیر در زمین و بررسی اوضاع و احوال ملت ها و اقوام می‌کند که نشانگر با اهمیت‌بودن موضوع تاریخ است. در قرآن‌کریم در سوره‌هایی چون فاطر و نحل به‌صراحت به مطالعه تاریخ تاکید شده است. قرآن درحقیقت در سیر یک واقعه به‌دنبال نوعی از حکمت و عقلانیت است، و هدف قرآن از سوق‌دادن افراد یک جامعه برای مطالعه و بررسی تاریخ تنها این نیست که انسان از یک سلسله حوادث و رویدادهای تاریخی اطلاع یابد و یا با حجم گسترده‌ای از افتخارات مواجهه شده و به آن مباهات ورزد؛ بلکه هدف قرآن، این است که انسان به قوانین و سنن حاکم بر تاریخ آشنا شود و از آنچه اتفاق افتاده عبرت گرفته و جامعه خود را بر پایه اسلوب و اصول بنا کند. جهت آشنایی بیشتر ر.ک: رجبی، محمود، قانون‌مندی جامعه و تاریخ (فلسفه تاریخ در قرآن)؛ و معادیخواه، عبدالمجید، بخش نظری تاریخ؛ تاریخ و فلسفه تاریخ در قرآن؛ و پشم‌فروش، مریم، قرآن، تاریخ و سنت‌های الهی؛ مکارم، محمدحسن، نگاه قرآن به تاریخ؛ پرهون، حسن، رویکرد قرآن به تاریخ.

٤. تَدَبُّر از ریشه دُبُر، به‌معنی اندیشیدن در پشت و ماوراء امور است که ژرف‌اندیشی و عاقبت‌اندیشی‌ی را درنظردارد که نتیجه‌اش کشف حقایقی است که در ابتدایِ امر و نظرِ سطحی، به چشم نمی‌آمد. در «تفسیر المیزان» در برابر معنای تدبر

القرآن...» اولی‌الألباب همچنین در سخنان دیگران نیز تدبر می‌کنند: «فَبَشِّر عِبادِ الَّذینَ یَستَمِعُونَ القَولَ وَ یَتَّبِعُونَ اَحسَنَهُ...»؛[1] یعنی نخست به حرف‌های دیگران گوش می‌دهند و خود را بی‌نیاز از شنیدن سخن ایشان نمی‌دانند و سپس بهترین این سخنان را می‌پذیرند؛ یعنی به بیان بهتر گوش‌دادن ایشان، گوش‌دادنِ نقادانه است و به‌صرف شنیدن سخنی بدون تدبر و تأمل آن را نه قبول می‌کنند و نه رد می‌نمایند.

پس هیچ محدودیتی در موضوع تفکر اولی‌الألباب نیست و دربارهٔ موضوعات گوناگونی از مرگ تا تاریخ و خویشتن و دیگران و... می‌اندیشند و اصلاً پیشه و شأن‌شان اندیشیدن است و حاصل این اندیشه نیز آیینه و آیه‌دیدنِ جهان است. به‌عبارت‌دیگر، تفکر دربارهٔ مخلوق و رابطه بین مخلوق و خالق اولی‌الألباب را خداشناس می‌کند و ایشان دایماً در حال خداشناسی هستند.

۳- خداشناسی و تفکر

۳-۱: پیوند خداشناسی با سایر شاخه‌های معرفت

نکتهٔ قابل توجه این است که این خداشناسی برای ایشان علمی جداگانه و منفک

آمده است: تدبر، یعنی گرفتن چیزی بعد از چیز دیگر و در مورد آیات قرآن به معنای تأمل در آیه پس از آیه دیگر و یا تأمل بعد از تأمل است. همچنین در تفسیر «نمونه»، در برابر معنای تدبر آمده است: «تدبر» از ماده «دبر» (بر وزن أبر) به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است؛ به عکس تفکر که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می‌شود. (تفسیر نمونه، ج۲۱، ص۴۷۰.) برای مطالعه بیشتر ر.ک: آل‌حبیب، سکینه، تفسیر و مفاهیم: بازشناسی مفهوم تدبر در قرآن، بینات؛ حسین خوشدل مفرد، مهدی خیراندیش، ضوابط تدبر در قرآن از منظر علامه طباطبایی؛ ابوالفضل موسوی گرمارودی، تدبر در قرآن.

۱. «بندگان را به رحمت من بشارت ده آن بندگان که چون سخن بشنوند نیکوترین آن را عمل می‌کنند.» (زمر: ۱۷-۱۸) اولواالالباب تشنه حقیقتند؛ از این‌رو در جستجوی آن به هرجا می روند و از هرکس سراغ آن را می گیرند بدین جهت در پی حقیقت به هرسخنی گوش می‌دهند و از بهترین و زیباترین آنها پیروی می‌کنند. حقیقت‌طلبی انسان را به تجدیدنظر دایمی در افکار و عقاید خویش می‌کشاند و او را وادار می‌کند پیوسته نظرات خود را در معرض ایراد و انتقادات و ارزیابی اندیشمندان دیگر قرار دهد تا صحت و سقم و قوت و ضعف آن پدیدار شود. از این‌رو وسعت مشرب و تحمل سخنان مخالف و روحیه انعطاف‌پذیری، جزو لوازم حقیقت‌طلبی و آزاداندیشی است. (محمود طالقانی، پرتویی از قرآن، ص۲۴۷. همچنین ر.ک: تفسیر نمونه، ج۱۹، ص۴۱۳-۴۱۴؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۷، ص۳۸۰-۳۸۲.

از سایر زمینه‌های اندیشه و تفکر نیست، که آنها را از علم و معرفت جدا سازد؛ بلکه در ضمن هرموضوعی که به آن می‌اندیشند، خدا و رابطهٔ خلقت و مخلوق با خدا را درنظر دارند.

بنابراین نخستین ویژگی اولی‌الألباب، تفکر همراه با خداشناسی است. خداشناسی مؤمنان برخلاف خداشناسیِ فلسفی‌معرفتی است که صرفاً ذهنی و انتزاعی نیست؛ بلکه نوعی خداشناسی است که علاوه براینکه نیاز عقلانی آنها را برآورده می‌سازد، ارتباطی عاطفی نیز بین آنها و خداوند بوجود می‌آورد. ایشان ضمن مطالعه عقلانی عالم نه تنها به وجود خداوند پی می‌برند؛ بلکه رابطه‌ای عاطفی و عاشقانه نیز میان آنها و خداوند پدید می‌آید.[۱] پیامد این فرآیند چیزی است که از آن به «ذکر» تعبیر می‌شود.

۳-۲: ذکر؛ حاصلِ فکر

ذکر یعنی یاد خدا و معنای اصلی ذکر، سخن‌گفتن و به زبان‌آوردن نیست. ذکر، اتفاقی است که در دل می‌افتد. به یاد کسی‌بودن، به‌معنای تکرار اسم آن شخص نیست؛ بلکه حضور او در دل فرد است.[۲] وقتی که ما با بیان اسمای الهی ذکر می‌گوییم، به این اعتبار است که این الفاظ، اظهار مافی‌الضمیر و اظهار چیزی است که در قلب وجود دارد و اگر دارای پشتوانه معرفتی و قلبی نباشد، اصلاً ذکر نخواهدبود.

پس اگر زبان نیز فعالیت نکند ذکر در قلب انسان و به ویژه اولی‌الألباب «قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم»، در همهٔ حالات جاری است. حتی اگر لب فروبندد به یاد خداوند می‌باشد. تعلیمات دینی ما نیز هم به ذکر توصیه و تأکید کرده‌اند و هم به دوام ذکر یعنی یاد خدا همیشگی و بدون انقطاع باشد: «خوشا آنان که دایم در نمازند.»

---

۱. ر.ک: سید مهدی امامی جمعه، حکمت یا رویکرد وجودی به وجود.

۲. ر.ک: علی رهبر، حقیقت ذکر؛ سهراب مروتی و زهرا ساکی، معناشناسی واژه ذکر در قرآن‌کریم.

۳-۳: پیوستگی ذکر با زندگی روزمره

بنابراین یاد خدا و ذکر او، فعالیتی جداگانه در کنار سایر کارها و امور روزمره نیست؛ بلکه گویی آهنگ پس‌زمینهٔ تمامی اَعمال آدمی است و اولی‌الألباب در هرکاری نوای ذکر را با خود زمزمه می‌کنند. مقابل ذکر، «غفلت» قرار دارد. لحظاتی که ذکر قطع می‌شود، غفلت پدید می‌آید و درست در همین لحظات است که گناه روی می‌دهد. با این توصیف معصوم؛ یعنی کسی که دائمُ‌الذکر است و غفلتی برایش رخ نمی‌دهد که به انجام گناه منجر گردد.[۱]

۴- معناداریِ عالَم

فرآیند تفکری که مبتنی برآن عالم خلقت تبدیل به آیه و نشانه‌ای از سوی خداوند می‌گردد به نوع خاصی از فکر، یعنی ذکر منتهی می‌شود که درنهایت، یکی از مهمترین ثمرات آن معنادارشدنِ عالَم و زندگی و حیات است.[۲]

سئوال از معنای زندگی و اینکه آیا اصلاً زندگی، ارزش زندگی‌کردن دارد، یکی از پرسش‌های جدی روزگار ما است؟

از این آیه استفاده می‌شود که اگر این نوع معرفت نادیده گرفته شود، یعنی معرفتی که به رابطه خلق و خالق توجه دارد و عالم را آینه و آیت می‌بینند و بعد رابطه‌ای عاطفی و عاشقانه میان بنده و خداوند به وجود می‌آورد، عالم بی‌معنا خواهد شد. طبیعت و خلقت بدون درنظرگرفتنِ رابطه با خالق خودش را معنا نکرده و تفسیری معقول ندارد که از کجا آمده و غایت آن چیست؟

۴-۱: پوچی؛ پیامد تفکر مادی و علم سکولار

علم سکولار و علم مادی نمی‌تواند به این تفسیر دست یابد. علم سکولار روابط درون و بین

---

۱. ر.ک: سید محمدرضا علاءالدین، معماری ذکر و معماری غفلت از منظر قرآن‌کریم.

۲. ر.ک: امیرعباس علی‌زمانی؛ معنای معنای زندگی؛ و محمدرضا رحمانی اصل، تحلیل و بررسی ابعاد گوناگون معنای زندگی.

پدیده‌های مادی را توضیح می‌دهد و قوانین بین آنها را کشف می‌کند؛ اما از این حیطه فراتر نمی‌رود و درواقع با این‌گونه مطالعات نمی‌توان به این پرسش‌ها درباره موجودیت عالم پاسخ داد.[۱] و بدون پاسخ به این پرسش‌ها عالم و در پی آن انسان و زندگی انسان معنای خود را از دست خواهد داد.

در عمل نیز می‌توان دید که تفکر مادی و سکولار درنهایت به پوچی می‌رسد. این پوچ‌گرایی[۲] نتیجهٔ منطقی تفکر مادی است.[۳] درد پوچی و بی‌معنایی، بدترین و رنج‌آورترین رنج‌ها است تا جایی که بسیاری را با وجود اینکه کوچکترین مشکل مادی ندارند به خودکشی وادار می‌سازد. البته این نوع درد و رنج مخصوص اهل‌تفکر است؛ یعنی کسانی که تفکر کرده‌اند؛ اما نه این نوع تفکری که مخصوص اولی‌الألباب است و درنتیجه نتوانسته‌اند به خداوند برسند.

۴-۲: غفلت؛ برای گریز از بی‌معنایی

حکمت اشتغالات و سرگرمی‌های امروزه بشر نیز که تقریباً تمام اوقات آزاد او را پُر کرده است، در همین نکته نهفته است. انسان معاصر از چیزی مرموز و دردناک رنج می‌برد که راه خلاصی از آن ندارد؛ بنابراین سعی می‌کند با سرگرم‌کردن و مشغول‌کردنِ خود، این درد و رنج را فراموش کند و از آن غافل نماید. اما از آنجا که این درد از بین نمی‌رود و تنها به‌طور لحظه‌ای از یاد می‌رود، پیوسته از یک سرگرمی به سرگرمی دیگر پناه می‌برد.

انسانِ بی‌خدا در عالم تنها و بی‌کس است و زندگی او بی‌معنا خواهد بود و در این تنهایی و بی‌کسی و رهاشدگی ـتمامی این تعبیرات در فلسفهٔ اگزیستانسیالیست وجود داردـ[۴] تنها راه چاره

---

۱. ر.ک: محمدرضا بلانیان، علم سکولار یا علم دینی؛ علیرضا موفق، تنظیم و تلخیصی از کتاب «معنای زندگی، تاملی بر دیدگاه دین و مکاتب بشری».

۲. ر.ک: پوچ گرایی یا نیهیلیسم برگرفته از nihil (لاتین به‌معنای هیچ) یک دکترین فلسفی است که زندگی را بدون معنا و هدف خارجی یا ارزش‌های اخلاقی درونی می‌داند.

۳. ر.ک: محمدتقی جعفری، تحلیل و بررسی اندیشه‌های سکولاریسم و نهیلیسم (حذف دین از زندگی دنیوی بشر و پوچ گرایی).

۴. اگزیستانسیالیست‌ها موضوع را از دیدگاه بی‌هدفی جهان مورد بحث قرار می‌دهند. آنان نه به زندگی پس از مرگ اعتقاد دارند

یا ازبین‌بردنِ خود است و یا سرگرم‌کردن خود با اشتغالات گوناگون.

اما اولی‌الألباب؛ یعنی کسانی که اهل‌فکر و ذکر تؤامان هستند، هیچ‌گاه دچار این درد بی‌معنایی نمی‌شوند: «ربنا ما خلقت هذا باطلاً»؛ یعنی خداوند این عالم را بی‌معنا و بی حساب خلق نکرده است. چنین انسانی دلش به معشوقی گره خورده که قدرت بی‌کران و خیرخواه بی‌نهایت و عالم و قادر مطلق است. هم خیر مخلوقش را می‌خواهد و هم می‌داند چه چیزی به صلاح اوست و می‌تواند آنچه را به صلاح است، محقق سازد. تکیه به چنین پشتوانه‌ای مسلماً دنیا و زندگی را معنادار می‌سازد و انسان نه تنها دیگر در پی اموری که تنها جنبه سرگرم‌کنندگی دارند نمی‌رود؛ بلکه از آن گریزان نیز هست.[1]

۴-۳: تفکر دربارۀ مرگ: زندگی در لحظه و فرجام‌اندیشی

یکی از اموری که تفکر دربارۀ آن برای انسان بریده از خدا و سکولار و فاقد معنویت رنجی شدید ایجاد می‌کند، مرگ است؛ زیرا آنها به خدا و حیات پس از مرگ اعتقاد ندارند و مرگ، نقطۀ پایانی بر تمام آمال و آرزوهای آنهاست.

بنابراین انسان‌هایی از این نوع می‌کوشند غفلت از مرگ داشته و به فکر فردا و آینده نباشند

و نه به ماهیتی در خود و فراتر از خود برای اشیاء و پدیده‌ها. انسان موجودی "وانهاده" است که تک و تنها به جهان فراافکنده شده است و از آسمان به او کمکی نمی‌رسد. زندگی همان چیزی که ما هرروز با آن سروکار داریم. از دیدگاه اگزیستانسیالیسم، انسان قبل از آنکه موجودیت بیابد هیچ و پوچ بوده است و با مرگ دوباره به عدم می‌پیوندد. بنابراین ما انسانها فقط در فاصله کوتاهی هستی می‌یابیم و چاره‌ای نداریم جز آنکه فعال باشیم. از دیدگاه اگزیستانسیالیست‌ها، این انسانها هستند که می‌توانند و باید اهداف و مقاصد خود را از زندگی تعیین کنند و ضمن آفرینش و تغییر طبیعت خویشتن به زندگی خود معنا و مفهوم ببخشند. اگر انسان بخاطر هدفی فراتر که برای خود تعیین می کند زندگی نکند، پوچی و بی‌معناییِ ذاتی زندگی او را خواهد بلعید و غرق دریأس و نومیدی خواهد ساخت. (ر.ک: محمدحسین مردانی نوکنده، مبانی اگزیستانسیالیسم؛ خالد زندسلیمی، درآمدی بر اگزیستانسیالیسم؛ دیوید ای کوپر، اگزیستانسیالیسم، ترجمه علیرضا فریدروحانی.

۱. ر.ک: فرج فرج‌اللهی، فکر و ذکر؛ شکرالله پورالخاص و فاطمه فرجی، ارتباط معناداری زندگی با اعتقاد به خدا از منظر مولانا؛ رمضان مهدوی‌آزادبنی، معنای زندگی انسان و نقش خلاقیت‌زایی دین؛ مسلم شوبکلایی، معنای زندگی در نگاه امام علی علیه‌السلام.

و به اصطلاح در لحظه زندگی کنند و دم را غنیمت شمارند؛ زیرا عاقبت کار جهان را نیستی می‌پندارند! در زندگی چنین آدم‌هایی، لذت‌های مادی اصل اساسی زندگی می‌شود.

درمقابل، اولی‌الألباب فرجام‌اندیش هستند؛ یعنی برای ایشان مهم نیست الآن و در این لحظۀ خاص چه اتفاقی رخ می‌دهد؛ خوش یا ناخوش؛ بلکه مهم این است که فرجام این کار چیست. البته کسانی که مادی‌اندیش هستند خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

گروهی حتی در زندگی دنیوی نیز فقط به لحظه حال می‌اندیشند و حتی آینده همین دنیای مادی را نیز درنظر نمی‌گیرند. اما گروهی که عاقل‌تر هستند نهایت و فرجامی برای زندگی خود می‌بینند اما این فرجام محدود به همین حیات مادی است.

اولی‌الألباب برخلاف این دو دسته نه فکرشان محدود به الآن است و نه محدود به همین دنیای مادی؛ بلکه غایت زندگی‌شان فراتر از این دنیا است: «و قنا عذاب النار.» درواقع، درجۀ معرفت و خردمندی انسان نسبتی مستقیم با میزان دورنگری و دوراندیشی او دارد.[1]

۵- الگوی معرفت‌شناسیِ قرآنی

معرفت‌شناسیِ قرآنی و مدل تفکر اولی‌الألباب، این است که ما تفکر عقلانی را بکار بگیریم، تهذیب نفس کنیم و با خداوند رابطۀ قلبی برقرار سازیم و بکوشیم معرفت را از حالت حصولی به حالت حضوری و خداشناسی انتزاعی و ذهنی را به خداشناسی شهودی و حضوری تبدیل کنیم.

بنابراین مدل قرآنی، یک مدل جامع معرفتی است که همۀ آن معرفت‌های مبتنی بر تفکر عقلانی مانند فلسفه، عرفان، کلام، قرآن و وحی را دربرمی‌گیرد و درعین‌حال، حصر در هرکدام از این شیوه‌ها را ناتمام و ناقص می‌داند.

چنین مدلی نیاز معرفتی و عقلانی و نیاز عاطفی و قلبی او را (با عشق الهی) برآورده ساخته و زندگی را معنادار می‌کند و عالی‌ترین درجات امید و آرامش را با تکیه و توکل بر خداوند به وجود

---

۱. ر.ک: اسحاق طاهری‌سرتشنیزی، مریم‌السادات موسوی، مرگ آگاهی و معناداری زندگی از منظر نهج‌البلاغه؛ بخشعلی قنبری، محمدعلی مشایخی‌پور، معنا و مفهوم مرگ آگاهی و آثار آن از دیدگاه امام علی علیه‌السلام.

می‌آورد و از این راه، حکمت واقعی برای او حاصل می‌شود، چیزی که حکما «نیک‌زیستن» می‌نامند. حکمت نه تنها یک دسته از معلومات و بلکه آن چیزی است که دانش و بینش و کنش آدمی را یکی کرده و شخصیت واحد و یکپارچه‌ای از او می‌سازد.

۵-۱: نگاه پرسش‌گر به قرآن

هدف از طرح بحث این بود که می‌توان با نگاه پرسش‌گر که به دنبال یافتن پاسخ برای پرسش‌های خود است به جستجو میان آیات قرآن پرداخت. درواقع، مواجهه با قرآن به دو شکل ممکن است. گاهی انسان با ذهن خالی و تهی از هرگونه مسئله‌ای به سراغ قرآن می‌رود، که در این حالت نیز یافته‌ها و آگاهی‌هایی متناسب با عمق مطالعه خود کسب می‌کند. اما گاهی انسان با ذهن مجهز متن قرآن را به اصطلاح استنطاق می‌نماید، یعنی از پیش، پرسش‌ها و مسایلی را در ذهن دارد که هدفش رسیدن به پاسخ آنها است. البته باید توجه داشت مراد از تجهیز ذهن، تئوری‌ها و نظریات غیردینی نیست؛ زیرا گاه انسان ایده‌ها و نظریاتی را از بیرون می‌پذیرد و سپس ناخودآگاه یا آگاهانه می‌کوشد در قرآن تأییدی برای آنها بیابد. این نگاه و برداشت غلط است و شاید یکی از مصادیق تفسیر به رأی باشد ولی بسیاری از موضوعات و مسایل را می‌توان از حوزه‌های مختلف (شرق، غرب، علم، فلسفه، متدینان، ملحدان و...) دریافت کرد و آنها را به شکل پرسش در ذهن داشت (البته بدون پذیرفتن پاسخ‌هایی که به این پرسش‌ها داده شده است) و سپس در قرآن به دنبال پاسخ آنها بود.

بنابراین هرقدر مفسر و قرآن‌شناس از علوم و فرهنگ زمان خود بیشتر آگاه باشد، بهتر می‌تواند گوهرهای قرآنی متناسب با نیازهای زمان خود صید کند. این دانش‌ها و آگاهی‌های بیرونی در فهم بهتر و یافتن زوایای معرفت قرآنی و وحی الهی ثمربخش است. می‌توان گفت تمام این معارف و دانش‌هایی که در رستگاری انسان لازمند در قرآن پنهان است و برای دست‌یابی به آنها نخستین و مهم‌ترین گام طرح پرسش‌های بجا و مناسب از سوی ما است تا در مرحلهٔ بعد بتوانیم به پاسخ صحیح دست یابیم.

همچنین باید توجه داشت معنویت قرآنی و اسلامی از عقلانیت جدا نیست. همراهی فکر و ذکر نشان‌دهندهٔ پیوند و بستگی عقلانیت و معنویت و نقص عقلانیت بدون معنویت و معنویت بدون عقلانیت است که نتیجه‌اش در اعمال انسان آشکار خواهد شد.

پرسش و پاسخ

س: کسانی زندگی خود را از راهی جز شیوه‌ای که قرآن می‌فرماید معنادار می‌کنند و گمان می‌کنند می‌توان زندگی را از راه‌های دیگر نیز معنادار نمود. حال آیا چنین استنباطی درست است؟

ج: بسیاری ممکن است پاسخی برای پرسش معناداری بیابند، چنانکه کسانی که پیرو ادیان و مکاتب باطل هستند به گمان خودشان راهی را می‌پیمایند که حق است و پرسش معناداری را به درستی پاسخ می‌دهد. اما قرآن‌کریم براساس تحلیلی که ارایه شد، به هرروشی که به‌طورموقتی زندگی را معنادار ساخته و عطش انسان را فرو می‌نشاند، بها نمی‌دهد. یعنی هدف این نیست که فعلاً پاسخی موقتی برای رهایی از این رنج پیدا کنیم، هرچند این پاسخ باطل و اشتباه باشد. برهمین اساس است که قرآن، تأکید خود را بر فکر قرار می‌دهد و پاسخ پرسش معناداری از نظر قرآن باید دارای پشتوانه معرفتی باشد. ممکن است فردی براساس خرافات و عقیده باطل به آرامشی موقتی دست یابد و بر همین اساس گمان کند به پاسخ معناداری دست یافته است؛ اما هرچند موقتاً خود را از عذاب پوچی و بی‌معنایی نجات داده است، پاسخ نهایی را نیافته و حقیقت را کشف نکرده است. بنابراین هرنوع آرامش و آسایشی مدنظر نیست؛ بلکه بنیان و اساس آن باید بر معرفت باشد.

س: شما فرمودید مادی‌گرایان به دنبال انواع سرگرمی‌ها هستند تا با غفلت از پوچی و بی‌معنایی زندگی خود به آرامش برسند. اما حال می‌فرمایید ممکن است به آرامش دست یابند؛ اما این آرامش حقیقتی نیست. کسی که در پی آرامش باشد، هدفش رهایی از درد و

رنجی است که به آن مبتلا می‌باشد و برایش تفاوتی نمی‌کند از چه راهی به آرامش دست یابد.

بنابراین این حرف دوم شما سخن اولتان را نقض می‌کند، اول فرمودید به آرامش نمی‌رسند و حال می‌فرمایید به نوعی آرامش خواهند رسید هرچند آرامش حقیقی نباشد!

ج: دقت کنید که دو بحث مطرح شد. نخست گفتیم مادی‌گرایان با اشتغال به سرگرمی‌ها و غفلت از پوچی و بی‌معنایی زندگی خود، موقتاً از رنج حاصل از آن رهایی می‌یابند؛ اما این رنج دوباره بازمی‌گردد.

اما اینجا می‌گوییم فردی که به‌دنبال حقیقت است، ممکن است با پیروی از راهی و مکتبی که حق نیست به پاسخی موقتی دست یابد. این فرد، برخلاف مادی‌گرا به دنبال این نیست که از راه لذت‌جویی و اشتغال به سرگرمی‌ها خود را از رنج بی‌معنایی غافل کند؛ بلکه در پی حقیقت است اما در آخر چیزی را حقیقت می‌پندارد که حقیقت نیست و آرامش حاصل از آن نیز موقتی می‌باشد.

س: ویژگی تفکر انسانی که به حق می‌رسد چیست و چه تفاوتی با تفکری دارد که یا به پوچی منجر می‌گردد و یا به آرامش موقتی و ناقص؟ تفاوت این دو نوع تفکر چیست؟ ابتدا فرمودید نوعی تفکر وجود دارد که به مطالعهٔ طبیعت می‌پردازد؛ اما به جای اینکه به خدا برسد از او دور می‌شود اما دیگر بحث خود را ادامه ندادید؟

ج: منظور مطالعهٔ سکولارانهٔ عالَم بود. یعنی شما صرفاً به خود این عالم نظر می‌کنید و متوجه ارتباطش با بیرون از خودش نیستید. با این نوع تفکر هرچه عجایب و اسرار در این عالم ببینید خداشناس نمی‌شوید. درواقع، نوع تفکر فرق می‌کند، تفکر اصیل جایی است که انسان پایبند به ضوابط عقلانی بوده و در داوری تسامح نداشته باشد. خیلی اوقات تفکر می‌کنیم و از آن نتیجه نیز می‌گیریم. اما اگر دقت کنیم، می‌فهمیم که این نتیجه بیشتر حاصل علایق و احساسات ما است تا حاصل عقلانیت.

در قرآن‌کریم دربارهٔ موانع تفکر صحیح، بارها هشدار داده شده است؛ ازجمله اینکه سعی

کنید در قضاوت‌تان از هیچ‌چیز و هیچ‌کس تقلید نکنید و تعصب نداشته باشید و از ظنون پیروی ننمایید. بسیاری اوقات تمایلات و منافع شخصی ما را به حمایت از جریان و عقیده‌ای خاص وامی‌دارد. به همین خاطر قرآن بر تفکر دور از تقلید و شک و ظن تأکید دارد و از انسان می‌خواهد که دنبال یقین بوده و اهل‌تدبر باشد. همهٔ اینها معیارهایی است که روش تفکر صحیح را به ما می‌آموزد.

س: می‌توان گفت تفاوت این دو نوع تفکر در تفاوت ذهن مجهز به پرسش و ذهن مجهز به تئوری‌های از پیش‌پذیرفته‌شده نهفته است. یعنی کسی که با ذهن مجهز به تئوری تفکر می‌کند، هنگامی که به پاسخ می‌رسد (یعنی تئوری پیش‌فرض ذهنی‌اش تأیید می‌گردد) به آرامش دروغین و موقتی می‌رسد.

ج: به ویژه اینکه آن تئوری‌ها در جهت امیال و منافع او باشد. انسان همیشه آماده است نظریه‌ای را که موافق امیال اوست بپذیرد. مثلاً کسانی که در کشورمان با مجازات‌های اسلامی مخالف‌اند آیا واقعاً مجتهد هستند و با اجتهاد بی‌طرفانه به این نتیجه رسیده‌اند؟ به نظر می‌رسد بیشتر آنها به سبب آنکه این مجازات‌ها مخالف امیال آنها است به مخالفت می‌پردازند. به همین سبب قرآن‌کریم می‌گوید در اجرای احکام الهی تسلیم امیال و هوس‌های خود نشوید. پس این نشان می‌دهد در باورهای ما به جز اطلاعات و استدلال، تمایلات و منافع و گرایش‌های احساسی نیز تأثیر زیادی دارند.

س: برخی مدعی هستند کسانی که به آرامش دنیوی می‌رسند، آرامش حقیقی را به دست نمی‌آورند و اگر در زندگی‌شان واکاوی گردد باز آن احساس عدم آرامش که اضطراب نامیده می‌شود در زندگی‌شان وجود خواهد داشت. مانند کلیدی که داخل قفل می‌کنی به امید اینکه درب باز شود اما اگر واقعاً در باز شود هیچ‌گاه به آن حقیقتی که پشت در است نمی‌رسند؛ حال اینکه شما می‌فرمایید برخی در این دنیا به آرامش می‌رسند با این دیدگاه منافات دارد؟

ج: در قرآن‌کریم می‌خوانیم: «ان اولیاء الله لاخوف علیهم و لاهم یحزنون» و از سوی دیگر می‌فرماید: «ألا بذکر الله تطمئن القلوب»؛ یعنی آن آرامش حقیقی جز از همان راه راست و حقیقی حاصل نمی‌شود. یک معنای آرامش حقیقی و راستین نیز پایداربودن آن است. ممکن است آرامش کاذب و دروغین و موقتی از راه‌های دیگر و اعتقادات باطل پیدا شود؛ اما چنین آرامشی موقتی است و یا حداکثر بواسطه مرگ از بین می‌رود. پس آرامش و اطمینان هم دارای مراتبی است، عالی‌ترین درجه آن آرامش و اطمینانی است که امام حسین علیه‌السلام در گودال قتلگاه دارد، جایی که همه رنج‌ها و مصائبی که می‌تواند به تنهایی زندگی را پوچ و فاقد معنا سازد یکجا جمع شده است ولی امام حسین علیه‌السلام با آرامش و طمأنینه به این وضعیت خود راضی است. یا فرمایش حضرت زینب علیهاالسلام که با وجود همهٔ سختی‌ها و رنج‌ها می‌فرماید: «ما رأیت الا جمیلا»؛ چراکه فراسوی همهٔ این درد و رنج‌ها، حقیقت را می‌بیند و همین زندگی را برایش معنادار می‌سازد.

س: آیا سطح معناداری زندگی برای همه انسان‌ها یکسان است؟ یعنی مثلاً همه می‌توانند به آن حدّ اعلای آرامش و معناداری که امام حسین علیه‌السلام و حضرت زینب‌س به آن دست یافتند، برسند؟ از سویی شما فرمودید عده‌ای برای فرار از پوچی زندگی به دنبال سرگرمی‌ها و اشتغالات دنیوی می‌روند، و از سوی دیگر به هرحال شادی و سرگرمی نیز لازمهٔ زندگی (به ویژه جوانان) است و بسیاری از جوانان بدون آنکه به دنبال فرار از پوچی و غفلت از خداوند باشند، می‌خواهند این جنبه از زندگی را نیز تا حدودی بدست آورند.

ج: پاسخ پرسش شما در همین نکته که گفتم آرامش دارای مراتبی است، تلویحاً گفته شد. اصلاً اعتقاد به خداوند خیلی از مشکلات را حل می‌کند، حال هرچه این اعتقاد راسخ‌تر باشد، آن آرامش و اطمینان هم بیشتر خواهد شد: «حسنات الأبرار سیئات المقربین». برای یک جوان معتقد هیچ اشکالی ندارد که با توجه به مرتبه اعتقادی‌اش لحظاتی نیز مثلاً به تماشای مسابقه فوتبال بپردازد؛ اما در تحلیل نهایی این برای او نیز وضع ایده‌آل نخواهد بود و باید از آن بگذرد.

س: شما بین سرگرمی و تفریح تفاوت قایل نمی‌شوید؟ یعنی اولی‌الألباب اهل‌سرگرمی نیستند، اما اهل‌تفریح در زندگی نیز نمی‌باشند؟

ج: بنده تنها سرگرمی را نفی کردم. تفریح یعنی چه؟ اینکه مثلاً ما بعد از چندساعت خستگی ناشی از مطالعه به ورزش یا پیاده‌روی بپردازیم. این اتفاقاً امری پسندیده است و اصلاً نیاز ضروری روح و جسم است. اینها سرگرمی و غفلت نیست و جز این است که شما وقت مفید خود را مثلاً برای دیدن یک فیلم لغو و بیهوده هدر دهید. بله اولی‌الألباب نیز تفریح و شادی دارند؛ اما این غیر از اتلاف عمر و پرداختن به لغویات است. آنچه روح و جسم ما برای بازسازی خود به آن نیاز دارد جزء ضروریات است و نه لغویات و خود انسان باید بتواند تفاوت را تشخیص دهد.

س: نسبت معناداری زندگی با حیات پس از مرگ چیست؟

ج: بحث معناداری دربارهٔ امور منفرد عالم نیست؛ بلکه دربارهٔ کل عالم و زندگی انسان است. درواقع، مبدأ و معاد هردو با هم معنا را خلق می‌کند. یعنی اگر بگوییم خدایی جهان را بدون هیچ هدفی خلق کرده (تنها مبداء را بپذیریم) و انسان بعد از مرگ نابود می‌شود، باز هم بی‌معنایی و پوچی بوجود خواهد آمد. اما اگر بگوییم خدایی هست که جهان را آفریده و حیات پس از مرگی نیز قرار داده است و بین زندگی من در این دنیا و حیات پس از مرگ ارتباطی وجود دارد، هم جهان دارای معنا خواهد شد و هم زندگی من معنا می‌یابد. ما نیز برای اینکه زندگی‌مان معنادار شود باید در همین چارچوب حرکت کنیم و حرکت برخلاف آن رنج‌آور می‌شود. مؤمن از گناه رنج می‌برد چون گناه او را از مسیر اصلی و راستین خود منحرف می‌سازد. پس معنای جهان و زندگی انسان در راستای هم است. زندگی انسان وقتی معنادار می‌شود که جهان نیز دارای معنا و هدف باشد.

س: پیوند خداشناسی قرآنی با سایر شیوه‌های تفکر که با شناخت خدا می‌انجامد چیست؟

ج: گاهی شما تنها از راه تفکر عقلانی و استدلال ثابت می‌کنید خدایی وجود دارد و بعد اثبات

می‌کنید خداوند عالم و قادر و حکیم است و به همین سبب نمی‌تواند جهان را بیهوده خلق کرده باشد. در اینجا شما پاسخی فلسفی برای مشکل معناداری یافته‌اید. گاهی نیز از مسیر عرفانی و کشف و شهود و سیر و سلوک به پاسخ می‌رسید. بینش قرآنی همه اینها را همراه با هم دارد. تعقل فلسفی تصویری از این عالم به ما می‌دهد ولی دقیقاً راه رسیدن به زندگی معنادار را با جزئیات و تفاصیل نشان نمی‌دهد. این است که ما به وحی نیاز پیدا می‌کنیم و این وحی است که باید و نبایدها را برای ما مشخص می‌سازد. اصل پرسش از وجود خداوند و برخی ارزش‌های عقلانی را می‌توان با کمک عقل درک کرد؛ اما تفاصیل و جزئیات آن‌را عقل نمی‌تواند مشخص سازد. مثلاً عقل هیچ‌گاه نمی‌تواند حکمت روزه‌گرفتن و حج‌گذاری را به تنهایی کشف کند. به همین خاطر به دین و وحی نیاز داریم. عقل تنها ما را متوجه اصل نیازمان به وحی و دین می‌سازد.

برای مطالعه بیشتر

۱. ای کوپر، دیوید، **اگزیستانسیالیسم**، ترجمه علیرضا فریدروحانی، نامه فرهنگ، ش۴۲، ۱۳۸۰ش.

۲. خوشحال‌دستجردی، فاطمه، کاظمی، مرضیه، **تأثیر تکامل‌بخش ذکر در سلوک الی الله**، ادبیات عرفانی، ش۴، ۱۳۹۰ش.

۳. رفیع‌محمودیان، محمد، **علم مدرن؛ کلیت جهان و معنای زندگی**، نامه فلسفه، ش۷، ۱۳۸۷ش.

۴. سجادی، سید ابراهیم، **پژوهشهای موضوعی: قرآن و معنای زندگی**، پژوهش‌های قرآنی، ش۴۵، ۱۳۸۵ش.

۵. سلیمانی‌امیری، عسگری، **خدا و معنای زندگی**، نقدونظر، ش۳۱و۳۲، ۱۳۸۲ش.

۶. شاکر، محمدکاظم، فخاری، علیرضا، **ذکر در قرآن با تکیه بر معنای وحیانی آن**، تحقیقات علوم قرآن و حدیث، ش۱۴، ۱۳۸۹ش.

۷. قائمی‌مقدم، محمدرضا، **روش تربیتی تذکر در قرآن‌کریم**، تربیت اسلامی، ش۶، ۱۳۸۷ش.

۸. لاشئ، حسین، **جایگاه ذکر در تصوف**، **نامه الهیات**، ش۱۰، ۱۳۸۹ش.

۹. محمدی‌منفرد، بهروز، کلام و عرفان: **معنای زندگی، نهیلیسم و اندیشه مهدویت**، مشرق موعود، ش۷، ۱۳۸۷ش.

منابع

۱. ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله؛ **اشارات و تنبیهات**، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، سروش، تهران، ۱۳۸۵ش.

۲. ابن‌منظور، لسان العرب، بیروت: دار لسان العرب عام ، ۱۹۷۰م.

۳. امامی‌جمعه، سید مهدی، **حکمت یا رویکرد وجودی به وجود**، اندیشه دینی، ش۲۲، ۱۳۸۶ش.

۴. آل‌حبیب، سکینه، **تفسیر و مفاهیم: بازشناسی مفهوم تدبر در قرآن**، بینات، ش۷۱، ۱۳۹۰ش.

۵. بلانیان، محمدرضا، **علم سکولار یا علم دینی**، معرفت، ش۱۲۱، ۱۳۸۶ش.

۶. پرهون، حسن، **رویکرد قرآن به تاریخ**، رشد آموزش تاریخ، ش۲۶، ۱۳۸۶ش.

۷. پشم‌فروش، مریم، قرآن، **تاریخ و سنت‌های الهی**، گلستان قرآن، ش۸۶، ۱۳۸۰ش.

۸. پورالخاص، شکرالله، فاطمه فرجی، **ارتباط معناداری زندگی با اعتقاد به خدا از منظر مولانا**، آینه معرفت، ش۳۳، ۱۳۹۱ش.

۹. ترجمه **تفسیر المیزان**، ج۳

۱۰. موفق، علیرضا، «**معنای زندگی، تاملی بر دیدگاه دین و مکاتب بشری**»، انتشارات کانون اندیشه جوان، تهران، ۱۳۸۸ش.

۱۱. جعفری، محمدتقی، **تحلیل و بررسی اندیشه‌های سکولاریسم و نهیلیسم (حذف دین از زندگی دنیوی بشر و پوچ‌گرایی)**، مطالعات اسلامی، ش۳۱و۳۲، ۱۳۷۵ش.

۱۲. جوهری، اسماعیل، **العین**، ۱۴۲۳ق؛ راغب‌اصفهانی، حسین بن محمد، **مفردات راغب**، ۱۴۱۶ق.

۱۳. خوشدل‌مفرد، حسین، خیراندیش، مهدی، **ضوابط تدبر در قرآن از منظر علامه طباطبایی**، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن‌کریم، ش۸، ۱۳۸۹ش.

۱۴. دیوید ای کوپر، **اگزیستانسیالیسم**، ترجمه علیرضا فریدروحانی، نامه فرهنگ، ش۴۲، ۱۳۸۰ش.

۱۵. رازی، فخرالدین محمدبن عمر، **التفسیرالکبیر**، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.

۱۶. رجبی، محمود، **قانون‌مندی جامعه و تاریخ (فلسفه تاریخ در قرآن)**، تاریخ در آیینه پژوهش، ش۲، ۱۳۸۳ش.

۱۷. رحمانی‌اصل، محمدرضا، **تحلیل و بررسی ابعاد گوناگون معنای زندگی**، معرفت، ش۱۵۸، ۱۳۸۹ش.

۱۸. رهبر، علی، **حقیقت ذکر**، انجمن معارف اسلامی، ش۷، ۱۳۸۵ش.

۱۹. زندسلیمی، خالد، **درآمدی بر اگزیستانسیالیسم**، کتاب ماه فلسفه ش۴۶، ۱۳۹۰ش.

۲۰. سبزواری، هادی، **شرح المنظومه**، تهران، افست، ۱۳۶۷ش.

۲۱. سیوطی، جلال‌الدین، **الدرالمنثور**، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۱ق.

۲۲. شوبکلایی، مسلم، **معنای زندگی در نگاه امام علی**علیه‌السلام، مربیان، ش۳۵، ۱۳۸۹ش.

۲۳. صدوق، ابن‌بابویه، **التوحید**، تصحیح و تعلیق هاشم حسینی تهرانی، دفتر نشر اسلامی، قم، ۱۴۲۷ق.

۲۴. طالقانی، سید محمود، **پرتویی از قرآن**، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۲ش.

۲۵. طاهری‌سرتشنیزی، اسحاق، موسوی، مریم‌السادات، **مرگ آگاهی و معناداری زندگی از منظر نهج‌البلاغه**، انسان‌پژوهی دینی، ش۲۷، ۱۳۹۱ش.

۲۶. طبرسی، فضل‌بن حسن، **مجمع‌البیان**، دارالمعرفه، بیروت، بی‌تا.

۲۷. علاءالدین، سید محمدرضا، **معماری ذکر و معماری غفلت از منظر قرآن‌کریم**، کوثر، ش۹، ۱۳۸۲ش.

۲۸. علی‌زمانی، امیرعباس، **معنای معنای زندگی**، پژوهشنامه فلسفه دین، ش۹، ۱۳۸۶ش.

۲۹. فرج‌اللهی، فرج، **فکر و ذکر**، مجله مکتب اسلام، ش۸، ۱۳۸۲ش.

۳۰. قنبری، بخشعلی ، مشایخی‌پور، محمدعلی، **معنا و مفهوم مرگ آگاهی و آثار آن از دیدگاه امام علی**علیه‌السلام، معرفت، ش۱۸۳، ۱۳۹۰ش.

۳۱. مردانی‌نوکنده، محمدحسین، **مبانی اگزیستانسیالیسم**، کیهان فرهنگی، ش۱۹۵، ۱۳۸۱ش.

۳۲. مروتی، سهراب ، ساکی، زهرا، **معناشناسی واژه ذکر در قرآن‌کریم**، آموزه‌های قرآنی، ش۷، ۱۳۹۲ ش.

۳۳. موفق، علیرضا، «**معنای زندگی، تاملی بر دیدگاه دین و مکاتب بشری**»، انتشارات کانون اندیشه جوان، تهران، ۱۳۸۸ش.

۳۴. مصباح‌یزدی، محمدتقی، **به سوی تو**، چ۳، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۹۰ش.

۳۵. مظفر، محمدرضا، **المنطق**، اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۸ش.

۳۶. معادیخواه، عبدالمجید، **بخش نظری تاریخ؛ تاریخ و فلسفه تاریخ در قرآن**، مجله یاد، ش۲۴، ۱۳۷۰ش.

۳۷. مکارم، محمدحسن، **نگاه قرآن به تاریخ**، رشد معلم، ش۲۶۹، ۱۳۹۱ش.

۳۸. مکارم‌شیرازی، ناصر، **تفسیرنمونه**، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۸۴ش.

۳۹. موسوی‌گرمارودی، ابوالفضل، **تدبر در قرآن**، گلستان قرآن، ش۱۲، ۱۳۷۹ش.

۴۰. مهدوی‌آزادبنی، رمضان، **معنای زندگی انسان و نقش خلاقیت‌زایی دین**، اندیشه نوین دینی، ش۹، ۱۳۸۶ش.